



A Comparison and Criticism of Mulla Sadra and Aquinas's Views on the Semantic of God's Attributes

Hassan Ghanbari*

*Associate Professor, Department of Philosophy of Religion, Farabi Campus, University of Tehran,
Qom, Iran.*

Article Info	ABSTRACT
---------------------	-----------------

Article type:
**Research
Article**

Received:
2024/06/29
Accepted:
2024/10/12

From ancient times until now there have been two theories about speaking of God and His attributes, namely, negative Theology, and univocity. However, some religious thinkers rejected them because the former caused the suspension of reason and the second caused the analogy of God with creatures. Meanwhile, some thinkers as Mulla Sadra in Islamic tradition and Thomas Aquinas in Christian tradition tried to find a middle way between them. The theory of Univocity, degrees of existence in Mulla Sadra, and the theory of Analogy in Aquinas are this middle way. In this article, we have compared their views and concluded that although their foundations are different their conclusions are the same. In the end, we have concluded that both theories failed to solve the problem.

Keywords: Attributes of God. Univocity, existential gradation, analogy, Mulla Sadra, Thomas Aquinas.

Cite this article: Ghanbari, Hassan (2024). A Comparison and Criticism of Mulla Sadra and Aquinas's Views on the Semantic of God's Attributes. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 3, No. 3, pp. 85-97.

DOI: 10.30479/wp.2024.20700.1103

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* E-mail: haghanbari@ut.ac.ir

مقایسه و نقد معناشناسی صفات خداوند در اندیشه ملاصدرا و توماس آکویناس

حسن قنبری*

دانشیار گروه فلسفه دین، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	درباره معنای صفات خداوند و به‌طور کلی، سخن گفتن درباره خدا، دو نظریه‌ی الاهیات سلبی و اشتراک معنوی به‌عنوان قدیمی‌ترین نظریه‌ها، همیشه مطرح بوده‌اند. اما برخی از متفکران دینی هر دو نظریه را رد کرده‌اند، به این دلیل که اولی به تعطیل عقل و فهم می‌انجامد و دومی به تشبیه خداوند با مخلوقات. در این میان، برخی درصدد یافتن راهی میانه بین این دو نظریه برآمده‌اند.
مقاله پژوهشی	ملاصدرا در سنت اسلامی و توماس آکویناس در سنت مسیحی، از جمله کسانی هستند که تلاش و افری برای یافتن این راه میانه به‌عمل آورده‌اند. نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجودی ملاصدرا و نظریه تمثیل آکویناس، در همین مسیر مطرح شده‌اند و شرح و تفسیرهای بسیاری درباره آنها به زبان‌های مختلف نوشته شده است. ما در این مقاله به مقایسه این دو نظریه پرداخته‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که هر چند مبانی و اصول این دو نظریه در بدو امر، مختلف به نظر می‌آیند، اما هر دو به نتیجه‌ای مشترک می‌رسند. ما این نتیجه مشترک را بررسی و نقد کرده‌ایم و در نهایت گفته‌ایم که هر دو نظریه، در حل مسئله فهم صفات خداوند ناتوان‌اند.
دریافت:	
۱۴۰۳/۵/۱۰	
پذیرش:	
۱۴۰۳/۸/۲۲	
کلمات کلیدی:	صفات خداوند، اشتراک معنوی وجود، تشکیک وجودی، تمثیل، ملاصدرا، توماس آکویناس.

استناد: قنبری، حسن (۱۴۰۳). «مقایسه و نقد معناشناسی صفات خداوند در اندیشه ملاصدرا و توماس آکویناس».

فصلنامه علمی فلسفه غرب. سال سوم، شماره سوم (پیاپی ۱۱)، ص ۸۵-۹۷

DOI: 10.30479/wp.2024.20700.1103



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

مقدمه

بحث درباره معنای گزاره‌های دینی، به‌ویژه معنای صفات خداوند، پیشینه‌ای به قدمت تاریخ ادیان دارد. این بحث از ابتدای پیدایش ادیان ابراهیمی در الاهیات این ادیان مورد توجه متفکران و الاهی‌دانان قرار گرفت و نظریه‌های مختلفی درباره آن مطرح شد. از همان آغاز، برخی الاهی‌دانان بر این رأی مشی کرده‌اند که زبان دین نیز مانند زبان عادی است و در اغلب موارد، معنای ظاهری کلام مورد نظر است، مگر به‌ندرت، در جاهایی که به قراین قطعی، نتوان معنای ظاهر را اخذ کرد؛ که آنجا به تأویل معنای ظاهری تن داده می‌شود. در مقابل، الاهی‌دانان سلبی بر این رأی مشی کرده‌اند که سخن گفتن ایجابی درباره خدا موجب تشبیه خدا به مخلوقات می‌شود که نامقبولی آن مسلم است؛ در نتیجه، اظهار داشتند که هیچ سخن ایجابی درباره خداوند نمی‌توان گفت و تنها از طریق سخنان سلبی می‌توان خدا را توصیف کرد. برخی از الاهی‌دانان بر الاهیات سلبی این ایراد را وارد دانسته‌اند که این نگاه گرچه به قصد نفی «تشبیه» مطرح شده، اما خود در وادی «تعطیل عقل» می‌افتد، زیرا هر نوع شناخت محصل و ایجابی از خدا را منکر است.

بر همین اساس، این متفکران در پی یافتن راهی میانه بین نظریه «اعتبار معنای ظاهری» (Face Value Theory) و الاهیات سلبی برآمده‌اند؛ راهی که مشکل تشبیه و تعطیل را حل می‌کند و در عین حال، می‌تواند معنای صفات منتسب به خداوند را توجیه کند. در این نوشتار به بررسی نظریه دو متفکر بزرگ از دو سنت اسلامی و مسیحی، یعنی ملاصدرای شیرازی (۱۶۴۰-۱۵۷۲م) و توماس آکویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵م) می‌پردازیم؛ دو نظریه‌ای که هر چند به‌لحاظ مبانی فلسفی با هم اختلاف دارند، اما در عمل و حاظ کارکردی، شبیه هم‌اند.

ملاصدرا و نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجودی

ملاصدرا در سنت اسلامی، از یک سو به تبع متون دینی (قرآن و سنت)، برای خداوند هم صفات ایجابی و هم صفات سلبی قائل است و از سوی دیگر، به‌عنوان یک فیلسوف و الاهی‌دان، به فهم و تعقل آدمی اهمیت می‌دهد، بنابراین مانند الاهی‌دانان سلبی نمی‌تواند به تعطیل فهم و عقل رأی دهد. با این حال، بر این نکته نیز متفطن است که «تشبیه» آشکارا بر خلاف صراحت متون دینی و مشی متدینان است. بر این اساس، تلاش می‌کند راهی میانه بین این دو رأی نامقبول بیابد. او در دو اثر مهم خود، یعنی کتاب‌های *اسفار و مفاتیح الغیب*، به تفصیل درباره صفات الاهی سخن گفته که خلاصه این سخنان را می‌توان در ضمن چند مبنای اساسی به شرح ذیل بیان کرد:

۱- ذات خداوند هم دارای صفات ایجابی است و هم صفات سلبی؛ همه صفات ایجابی خداوند به صفت «وجوب وجود» ذات الاهی، و همه صفات سلبی به «سلب امکان» از ذات الاهی باز می‌گردند.

الصفة اما ایجابیة ثبوتیة و اما سلبیة تقدیسیة، و قد عبر الكتاب عن هاتین بقوله

«تبارک اسم ربك ذي الجلال و الاكرام»، فصفة الجلال ما جلت ذاته... و صفت الاكرام ما تكرمت ذاته بها... والاولى [صفات جلالية= سلبية] سلوب عن النقايس و الاعدام و جميعها يرجع الى سلب واحد، هو سلب الامكان عنه تعالى والثانية [صفات اكرامية= ايجابية] تنقسم الى حقيقية... و جميع الحقیقات ترجع الى وجوب الوجود. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

اعلم ان كل صفة كمالية يتصف بها الموجود بما هو موجود... فوجودها في مبدئه الفياض عليه، اولی و اقدم و اشد... ثم ان جميع صفاته الحقيقية يجب ان يكون عين ذاته. (همو، ۱۳۸۶: ۵۲۱)

۲- این صفات ذاتی به لحاظ مفهوم و لفظ، متکثرند، اما مصداق آنها (ذات الاهی)، واحد است.

و كما ان صفاته الحقيقية كلها واحدة لا تزيد على ذاتة تعالى و ان تغايرت مفهوماتها و الا لكانت الفاظها مترادفة. (همو، ۱۳۸۱: ۱۱۰)

۳- اشتراك معنایی صفات باری با مخلوقات؛ صفاتی مانند علم، حیات، قدرت و غیره، به معنایی واحد هم بر خداوند صدق می کنند و هم بر مخلوقات و موجودات ممکن. برای مثال، علم به معنای آگاهی و کشف است، هم در مورد خدا و هم در مورد انسان. اما نکته مهم در اندیشه ملاصدرا، اشتراک تشکیکی است.

۴ - تشکیک وجودی صفات به تبع تشکیک مفهوم وجود؛ چنانکه بیان شد، از نظر ملاصدرا همه صفات ایجابی خداوند به صفت وجوب وجود برمی گردند و وجود مفهومی مشترک است که به حمل تشکیکی و به نحو تواطی، بر مصداق خود حمل می گردد (همو، ۱۳۸۳: ۴۱). به عنوان مثال، علم به لحاظ وجودی درجات و مراتب گوناگون دارد که معنای آگاهی و کشف بر همه آنها صدق می کند، اما هر مرتبه ای نسبت به مرتبه پایین تر خود به لحاظ کمی و کیفی، برتر و نسبت به مرتبه بالای خود، دون مرتبه تر خواهد بود. در قوص صعود، بالاترین و کامل ترین مصداق مربوط به ذات خداوند است. نظریه تشکیک وجود صدرالمتهلین، بر نظریه اصالت وجود وی استوار است.

۵- اصالت وجود از مبانی اصلی صدرایی در مسئله مورد بحث ماست؛ در واقع، نظریه تشکیک وجودی مبتنی بر اصالت وجود است. بر اساس نظریه اصالت وجود صدرایی، آنچه در خارج تحقق و مصداق دارد، وجود است نه ماهیت که اعتبار ذهن است. به عبارت دیگر، همه آثار خارجی یک «هستی» به هست بودن و وجود آن است و به اصطلاح، مفهوم وجود که امری معقول است، در خارج دارای مصداق عینی است. بنابراین، در نگاه ملاصدرا وجود، کمال است و در واقع همه کمالات به وجود برمی گردند، چون اصالت و عینیت به وجود است.

انه لما كان الباری - جل ثنائه - موجوداً ثابتاً حقاً و له صفات كمالية مبیانة لصفات جميع ما سواه، كما ان وجوده مبین لوجود جميع الموجودات... و مع ذلك فان

الوجود مشترك معنوی بینها و بینة و كذا العلم و القدرة والارادة وغيرهما... فان العلم حقيقة واحدة و هي في الواجب و في غيره ممكن على وزن حقيقة الوجود، لان مرجع العلم والارادة وغيرهما الوجود. (همو، ۱۳۸۱: ۳۳۴-۳۳۳)

پس نتیجه نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجودی این است که هر صفتی، به لحاظ مفهومی معنایی واحد دارد اما در خارج و عینیت مصادیق آن، به عدد تعینات موصوف‌های آن، متکثر و در واقع، متدرج است. بنابراین، در مورد صفات خداوند و مقایسه آنها با مخلوقات گفته می‌شود مثلاً علم، به لحاظ مفهومی معنای آگاهی و کشف را دارد، اما در خارج متدرج و متکثر است، و خداوند از اعلى مرتبه آن برخوردار است. با این نظریه هم شبهه تشبیه در مورد خداوند رفع می‌شود و هم نظریه تعطیل عقل در فهم صفات خداوند و سخن نگفتن درباره او مردود می‌گردد.

نقد نظریه ملاصدرا

با این حال، به نظر می‌رسد این نظریه نمی‌تواند مشکل شناخت و فهم انسان از صفات خداوند، و به تبع آن، مسئله سخن گفتن ایجابی درباره خداوند را حل کند. صرف نظر از نزاع لفظی و بی‌ثمر اصالت وجود و ماهیت، و اینکه آیا تشکیک در ماهیت است یا در وجود، آنچه در مسئله مورد بحث ما اهمیت دارد، شناخت و فهم صفات خداوند است که به‌باور قائلان به «نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجودی»، عین ذات خداوند هستند و اگر فهمی از آنها حاصل نگردد، طبعاً سخن گفتن درباره آنها و درباره ذات الهی ناممکن می‌گردد. باز می‌گردیم به مثال علم؛ اگر علم به معنای آگاهی و کشف باشد، حصول این آگاهی و کشف در ساحت انسانی مکانیسم مشخصی دارد که در این مکانیسم دست‌کم سه عنصر دخالت دارد: شی خارجی (معلوم بالعرض)، دستگاه شناخت (ذهن، عقل، فاهمه) و مواجهه این دو و در نتیجه محصول تعامل آنها (علم = آگاهی و کشف).

در مورد علم خداوند گفته می‌شود که علمی پیشین و ازلی و ابدی است و در نتیجه، به هیچ‌یک از عناصر سه‌گانه نیازی ندارد. بنابراین، کیفیت علم الهی متمایز و غیر از علم در زبان عادی است. معنای این سخن این است که گرچه در زبان عادی می‌گوییم خداوند عالم است، یعنی آثار مترتب بر علم را دارد، اما معنای دقیق علم را ادراک نمی‌کنیم. پس بازگشت صفات ذاتی مانند علم، به فعل خداوند خواهد بود و در نتیجه، بازگشت به نظریه نفی صفات ذاتی است. به علاوه، از آنجا که صاحب این نظریه طبعاً به عدم تناهی مرتبه علم الهی قائل است، چنین به نظر می‌رسد که ویژگی‌های کیفی که در معنای علم دخالت دارند برای مثال، میزان دقت و انکشاف-هم نامتناهی است. بنابراین، در هیچ نقطه‌ای نمی‌توان گفت اینجا نقطه پایانی و تام حصول کیفیت است تا بتوان ادعا کرد که از علم الهی شناخت داریم. در نتیجه، معنای این سخن این خواهد بود که در هیچ نقطه‌ای ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که معنای علم خداوند را ادراک کرده‌ایم. نکته‌ای که به نظر می‌رسد خود وی، به‌رغم بیان‌های ایجابی، اذعان دارد که با عقل و فلسفه نمی‌توان به فهم صفات الهی نائل شد:

اعلم ان معرفة اسماء الله و صفاته في غاية العظمة والجلالة لا يمكن تحصيلها بافكار
فلسفية و انظار بحثية و لا الكشف عنها بنقل اقوال متكثرة. (همو، ۱۳۸۶: ۵۳۲)

حدود سه قرن پیش از ملاصدرا، توماس آکویناس، بزرگ‌ترین الاهی‌دانان قرون وسطای مسیحی، نیز درباره صفات خداوند اندیشیده و «نظریه تمثیل» (Analogy) را مطرح کرده بود. نظریه او گرچه به لحاظ مبنایی با نظریه ملاصدرا متفاوت است، ولی به سبب اینکه می‌کوشد راهی برای سخن گفتن ایجابی درباره خداوند باز کند، و نیز به دلیل اینکه صفات خداوند را با صفات مخلوقات مقایسه می‌کند و صفات خداوند را در مرتبه بالاتر می‌نشانند، می‌توان آن را با نظریه ملاصدرا مقایسه کرد.

نظریه تمثیل توماس آکویناس

توماس نیز بر خلاف الاهی‌دانان سلبی، نه تنها قائل به شناخت خداوند بود، بلکه برهان‌هایی فلسفی برای اثبات وجود خدا ارائه داد. او پنج برهان برای اثبات وجود خدا اقامه کرد که عمدتاً از آثار ابن سینا گرفته است و به طرق پنج‌گانه توماس معروف شده‌اند. از طرف دیگر، او مانند همه الاهی‌دانان ادیان ابراهیمی، معتقد بود ذات و کمالات خداوند فراتر و ماورای همه مخلوقات است. بنابراین، باید به این پرسش محوری پاسخ می‌داد که اگر خداوند فراتر از همه موجودات مخلوق است، چگونه در محدوده عقل مخلوق انسانی قرار می‌گیرد و به شناخت درمی‌آید؟ بر این اساس نظریه تمثیل، در وهله نخست، در پی حل این مسئله بود، اما از آنجا که گویی از منظر توماس نیز میان شناخت و سخن گفتن ارتباط مستقیم برقرار است، این نظریه را بیشتر در جهت حل مسئله سخن گفتن از خدا مطرح کرده است.

توماس آکویناس در جستجوی یافتن راهی میانه بین اشتراک لفظی و اشتراک معنوی است. از منظر او، صفات خداوند در مقایسه با صفات مخلوقات، نمی‌توانند مشترک لفظی باشند، زیرا در این صورت، هیچ فهمی از صفات الاهی در کار نخواهد بود و در نتیجه، شناخت خداوند برای انسان ناممکن می‌گردد. از طرف دیگر، اشتراک معنوی را نیز نمی‌پذیرد، زیرا خداوند شبیه و مثل مخلوقات تصور می‌شود. اما نظریه تمثیل، به زعم وی، می‌تواند باب تعطیل عقل و نیز تشبیه را مسدود کند. «به نظر جیمز راس، نظریه تمثیل راه میانه خوبی فراهم می‌آورد تا کلماتی را که در سخن گفتن از خداوند به کار می‌گیریم، مشترک معنوی یا لفظی ندانیم؛ یعنی به ورطه تشبیه یا تعطیل نغزیم» (پترسون و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

توماس کتاب یا رساله‌ای مستقل درباره تمثیل ننوشته، اما در لابه‌لای آثار خود، چندین جا از آن سخن گفته است؛ از جمله این عبارات:

۱- گاهی حمل را تمثیلی گویند که چیزی محمول برای چندین موضوع دارای مفاهیم مختلف می‌گردد، برای مثال، سالم بر بدن حیوانی، بر ادرار، بر نوشیدنی حمل می‌گردد، درحالی‌که در همه این حمل‌ها، معنای واحدی مراد نیست.

۲- دو روش برای تقسیم چیزهای مشترک وجود دارد... نوع دوم تقسیم بر اساس تمثیل است، یعنی

چیزی محمول یکی از موضوعات می‌گردد به جهت اینکه با مفهوم کامل آن موضوع اشتراک دارد، و حمل بر موضوع دیگری می‌گردد به جهت اینکه با مفهوم ناقص آن موضوع اشتراک دارد. بنابراین، وجود به جوهر و عرض و به قوه و فعل تقسیم می‌گردد. این تقسیم راهی میانه است بین اشتراک لفظی (equivocity) و اشتراک معنوی (univocity).

۳- واژه‌های دارای اشتراک معنوی، همه معنایی واحد دارند و واژه‌های دارای اشتراک لفظی، همه دارای معنایی متفاوت‌اند. اما در تمثیل، یک معنا از معانی یک واژه اخذ می‌شود و در تعریف همان واژه، در معانی دیگری به کار می‌رود.

۴- هر وقت چیزی به نحو تمثیلی بر چند چیز حمل می‌گردد، مفهوم کامل آن تنها در یکی از آنها محقق می‌گردد.

۵- آشکار است که چیزهایی که به نحو تمثیلی حمل می‌گردند، راهی میانه بین محمول‌های دارای اشتراک لفظی و محمول‌های دارای اشتراک معنوی هستند.

۶- در تمثیل، یک نام حمل بر بسیاری از موضوعات می‌گردد، بر اساس مفاهیمی که به‌تمامه متفاوت نیستند، بلکه از جهتی واحد شبیه یکدیگرند (Klubertanz, 1960: 37).

بررسی و نقد نظریه تمثیل

چنانکه در عبارات فوق تصریح شده است، تمثیل راهی میانه است بین اشتراک لفظی و اشتراک معنوی، اما از آنها واقعاً نمی‌توان فهمید که این راه میانه دقیقاً چیست؟ اساساً تصور این راه میانه، به تصریح اکثر شارحان توماس، بسیار دشوار است. «راس می‌پذیرد که نظریه تمثیل نظریه‌ای بسیار پیچیده است که مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته است» (پترسون و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۷۵). شاید با ذکر مثال‌هایی که خود توماس یا برخی از شارحان وی آورده‌اند، بتوان به درک مراد وی از تمثیل نزدیک شد. ادعا این است که الفاظ از جهاتی هم‌معنا هستند و از جهات دیگری، معانی متفاوتی دارند که البته این جهات به موضوع این محمول‌ها مرتبط است، یعنی ذات موضوع است که نحوه حمل را مشخص می‌کند. در توضیح همین نکته است که توماس در ادامه متن (۱) می‌گوید: واژه «سالم» به‌عنوان نشانه سلامت، بر ادرار حمل می‌شود (ادرار سالم است، یعنی نشانه سلامت است) و بر بدن به‌عنوان موضوع سلامتی حمل می‌گردد (بدن سالم است، یعنی سلامتی مربوط و متعلق به بدن است) و بر نوشیدنی به‌عنوان علت سلامتی حمل می‌گردد (نوشیدنی سالم است، یعنی نوشیدنی علت سلامتی است). با این حال، همه این مفاهیم به یک هدف، یعنی سلامتی، نسبت دارند. پس گاهی آن چیزهایی که بر اساس تمثیل (یعنی تناسب، تطابق یا توافق) به هم شباهت دارند، به یک هدف نسبت داده می‌شوند؛ چنانکه در مثال مذکور آمده است. گاهی آنها به یک عامل نسبت داده می‌شوند. واژه پزشکی (medical) شخصی را توصیف می‌کند که دارای مهارت تکنیکی است و نیز شخصی را که فاقد این مهارت (مانند ماما) است و حتی ابزارها را توصیف می‌کند. گاهی نیز

آنها محمول موضوع واحدی می‌شوند. بدین قرار است که وجود بر جوهر و کمیت، کیفیت و دیگر مقولات حمل می‌گردد. مفهوم جوهر، کمیت و دیگر مفاهیم که وجود نامیده می‌شوند، کاملاً یکسان نیستند؛ همه این‌ها وجود نامیده می‌شوند، زیرا به جوهر، یعنی متعلق و موضوع آنها نسبت داده می‌شوند. وجود اولاً و بالذات، بر جوهر و ثانیاً و بالعرض، بر دیگر امور حمل می‌گردد (Klubertanz, 1960: 39). همچنین ذکر مثال‌هایی که برخی شارحان آورده‌اند، می‌تواند به فهم مراد آکویناس به ما کمک کند:

آکویناس معتقد بود لفظی مانند عادل، وقتی هم بر مخلوق اطلاق می‌شود و هم بر خالق، مشترک معنوی نیست (یعنی معنای آن در هر دو مورد دقیقاً یکسان نیست)، اما مشترک لفظی هم نیست (یعنی چنین نیست که دو معنای کاملاً متفاوت داشته باشد، مثل واژه داغ که هم برای توصیف غذا و هم برای توصیف مسابقه اتومبیل‌رانی به کار می‌رود). میان عدالت الهی و عدالت انسانی ارتباطی وجود دارد، یعنی میان یکی از صفات خداوند و یکی از صفات انسان‌ها شباهتی وجود دارد... همین شباهت در عین تفاوت و تفاوت در عین شباهت است که کاربرد لفظ واحد در دو زمینه متفاوت را مجاز می‌دارد. (پترسون و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵۶)

جان هیک، فیلسوف معاصر دین، درباره نظریه تمثیل آکویناس می‌گوید: برای فهم این نظریه، ابتدا باید نوعی تمثیل نزولی را ملاحظه کنیم، یعنی از یک حیات انسانی به سوی شکل نازل‌تر حیات؛ برای مثال، گاهی به یک سگ می‌گوییم وفادار است و به یک انسان نیز می‌گوییم وفادار است، این واژه را برای هر دو مورد به کار می‌بریم، چراکه میان کیفیت معینی از رفتار سگ و رفتاری که از یک انسان بروز می‌کند و ما او را وفادار می‌دانیم، شباهتی وجود دارد. ما اینجا واژه وفاداری را به نحو مشترک لفظی یا مشترک معنوی به کار نمی‌بریم، بلکه به نحو تمثیلی به کار می‌بریم (Hick, 1990: 83). با توجه به مطالبی که ذکر شد، مفسران و شارحان آرای آکویناس، به دو نوع تمثیل در آرای وی قائل شده‌اند: تمثیل اسنادی و تمثیل تناسبی.

به لحاظ تاریخی، دو تبیین برای نظریه تمثیل فوق‌العاده مؤثر بوده است، تمثیل اسنادی و تمثیل تناسبی. تمثیل اسنادی را با مثالی که آکویناس می‌آورد می‌توان فهمید؛ ما صفت سالم را با اشخاص به معنای لفظی نسبت می‌دهیم، اشخاص دارای سلامتی‌اند. از طرف دیگر، می‌گوییم دارو سالم است که قطعاً به معنای لفظی که به اشخاص نسبت می‌دهیم، نیست. علت آن است که دارو علت سلامتی اشخاص است. (Stiver, 1996: 24)

بنابراین، می‌توان گفت در تمثیل اسنادی یک وصف خاص به دو یا چند موضوع متفاوت اسناد داده می‌شود

و به اصطلاح منطقی، حمل می‌گردد، اما در یکی از موضوعات، اسناد به نحو حقیقی و اولیه است و در دیگر موضوعات، به نحو ثانویه. در مثال مذکور، صفت سالم وقتی به اشخاص نسبت داده می‌شود، اسناد حقیقی است و وقتی به دارو نسبت داده می‌شود، اسناد مجازی است. همچنین است مثالی که جان هیگ مطرح می‌کند؛ اسناد وفاداری به انسان، حقیقی است و اسناد آن به سگ، مجازی است. از مطالبی که از خود توماس نقل کردیم و مثال‌هایی که خود وی آورده، به نظر می‌رسد این نوع تمثیل را مد نظر داشته است. این نوع اسناد گاهی به نحو نزولی یا تنازلی است، یعنی ابتدا معنای صفت مورد نظر در مصداق بالاتر و کامل (مثلاً انسان) به عنوان مصداق حقیقی تشخیص داده می‌شود و سپس به دلیل شباهت آن با مورد پایین‌تر و ناقص (مثلاً سگ)، بر آن نیز حمل می‌گردد. در مورد صفت سالم نیز ابتدا به اشخاص به عنوان مصداق تام و کامل، و سپس به دارو به عنوان مصداق ناقص نسبت داده می‌شود. در هر دو مورد، به نظر می‌رسد اسناد اولیه، حقیقی و ثانویه، مجازی خواهد بود.

چنانکه قبلاً بیان شد و از این مطالب نیز آشکار می‌شود، مهم‌ترین ویژگی نظریه تمثیل این است که اختلاف معنایی محمولات را به اختلاف مرتبه وجودی موضوع نسبت می‌دهد، در عین حالی که به نوعی شباهت میان موضوعات نیز قائل است؛ تفاوت در عین شباهت و شباهت در عین تفاوت مربوط به ذات موضوعات است و همین تفاوت و اختلاف است که موجب می‌شود بتوان صفتی را به موضوعات مختلف نسبت داد، بدون اینکه اشتراک لفظی یا اشتراک معنایی در کار باشد. حال اگر بخواهیم قاعده مذکور در مثال‌های آکویناس را در مورد معاشناسی صفات الهی به کار ببریم، مثلاً در مورد صفت علم، ما اولاً و بالذات، این صفت را به موجودات انسانی نسبت می‌دهیم و طبعاً به عنوان یک پدیده محسوس از آن شناخت داریم؛ خداوند نیز به عنوان علت همه موجودات، از جمله انسان‌ها، و به دلیل سنخیت میان علت و معلول، نمی‌تواند فاقد این صفت باشد. در نتیجه، ثانیاً و بالعرض، صفت علم را به خداوند نسبت می‌دهیم. در مورد خداوند، به نظر می‌رسد تمثیل صعودی یا تصاعدی است، یعنی از تشخیص معنای صفت در مصداق ناقص (انسان) و شباهت آن با مصداق کامل و اتم (خداوند)، به معنای آن صفت در خداوند پی می‌بریم. بنابراین، گفته می‌شود خداوند در مرتبه وجودی برتر از انسان‌ها، از این صفت برخوردار است. به تصریح خود آکویناس، مجوز این نوع اسناد، علت‌العلل بودن خداوند است، یعنی هر صفتی که در مخلوقات وجود داشته باشد، در خداوند به عنوان علت «همه چیز» باید وجود داشته باشد (درست مانند صفت سالم که به دارو نسبت داده می‌شود چون علت سلامتی است). این عبارت از آکویناس، همین نکته را بیان می‌کند:

شناخت طبیعی ما از حواس آغاز می‌شوند و بنابراین به امور مادی تعلق می‌گیرد. اما ذهن ما نمی‌تواند به ذات خداوند راه پیدا کند، زیرا آثار محسوس خدا با قدرت خدا به مثابه علل آنها، برابر نیست. بنابراین، از طریق شناخت امور محسوس تمام قدرت خداوند شناخته نمی‌شود... اما از آنجا که آنها آثار اویند و مبتنی بر علل خود هستند، ما می‌توانیم از طریق

آنها به شناخت اینکه او وجود دارد، نائل شویم، و نیز به شناخت اینکه او علت نخستین همه چیز است (Ibid: ST, 1.12.12. به نقل از Ibid).

با این بیان از نظریه تمثیل، به نظر می‌رسد آکویناس باید حمل صفات کمالی بر خداوند را حمل مجازی بداند، زیرا چنانکه تصریح شد، این صفات در وهله نخست، به نحو حقیقی بر مخلوقات انسانی حمل می‌گردند و در وهله بعد، به نحو مجازی به خداوند اسناد پیدا می‌کنند. اما از نگاه متدینان ادیان الاهی، قضیه بر عکس است؛ بسیاری از صفات کمالی به نحو حقیقی به خداوند نسبت داده می‌شوند؛ برای مثال، علم، قدرت و حیات حقیقتاً و اصالتاً به ذات الاهی تعلق دارند و علم و قدرت و حیات مخلوقات، متقوم و وابسته به ذات خداوندند.

در این رویکرد، صفات، اولاً و بالذات به مخلوقات اسناد داده می‌شوند، نه خالق، درحالی‌که حساسیت‌های الاهیاتی ما ایجاب می‌کنند که بگوییم این کمالات در وهله نخست به خدا تعلق دارند نه به مخلوقات. (Ibid: 26)

ایراد مهم دیگری که به نظریه تمثیل وارد شده این است که به فرض صحت آن، می‌توان هر چیزی را به خدا نسبت داد.

اگر توصیف خداوند به صفتی، صرفاً به جهت این باشد که او علت آن وصف است، پس باید بتوان همه چیز را به خدا نسبت داد، زیرا خدا علت همه چیز است. چگونه می‌توان میان اوصاف مناسب خدا و نامناسب خدا تمیز داد؟ آیا صفت «عشق» به همان تناسبی که به «شیر» اسناد داده می‌شود، به خداوند نیز اسناد داده می‌شود؟ بالاتر، آیا خدا بیشتر از اینکه خیر باشد شر است؟ یا خدا که قادر مطلق است، ترش مزه نیز هست؟ (Ibid: 25)

آکویناس می‌تواند در پاسخ بگوید: بحث ما درباره صفات کمالی ایجابی است، نه صفاتی که دلالت بر نقص دارند، یا سلبی، عدمی و نسبی‌اند. برای مثال، در مورد شر و برخی صفات غیراخلاقی، که انسان‌ها به آنها متصف می‌شوند، قطعاً خداوند به آنها متصف نمی‌شود، زیرا این‌ها اموری عدمی یا نسبی هستند و ساحت وجودی و مطلق ندارند. اما درباره نام‌هایی که در زبان عادی به کار می‌روند، مانند سنگ و...، اگر گفته شود که چون خدا علت همه چیز است، پس باید این نام‌ها نیز بر خدا اطلاق شوند، پاسخ توماس چنین است:

نام‌هایی وجود دارند که بر کمالات نشئت گرفته از خدا دلالت دارند، به گونه‌ای که روش ناقصی که مخلوقات از کمال الاهی دریافت می‌کنند، جزء خود مدلول همان نام است، مانند سنگ که بر یک موجود مادی دلالت دارد؛ این نوع نام‌ها تنها به معنای استعاری درباره خدا به کار می‌روند. اما نام‌های دیگری

مانند وجود، خیر، حیات و مانند آنها، بر کمالات به نحو مطلق دلالت دارند، بدون اینکه چنین دلالت مشارکتی جزء دلالت آنها باشد؛ چنین نام‌هایی به طور کامل درباره خدا به کار می‌روند. (St.1.13.3. به نقل از Ibid)

البته پاسخ دیگری نیز می‌توان از جانب آکویناس به این ایراد داد و آن این است که معنای علت‌العلل بودن خداوند و اینکه خدا علت همه چیز است، این نیست که خداوند بالمباشره و بدون واسطه همه چیز را ایجاد کرده است. چنانکه در جای خود، به‌ویژه در کلام و فلسفه‌های دینی (به‌ویژه در بحث از ربط واحد به کثیر) گفته شده است، در جهان آفرینش سلسله علل وجود دارد که در رأس آن خداوند قرار دارد و از خدا تا پدیده‌های جهان تحت‌القمر، بسیاری از علل واسطه‌ای درکارند که هر کدام، در این نظام علی و معلولی کار خود را انجام می‌دهند. بنابراین، همان‌طور که در مسئله شر گفته شده است، شرور و نواقص خلقت را نمی‌توان مستقیم به خداوند نسبت داد؛ آنها هر کدام به علل واسطه‌ای خود اسناد داده می‌شوند. در نتیجه، نباید پنداشت که مثلاً چون خدا علت پدید آمدن سنگ است، پس سنگ نیز به او اطلاق می‌شود. اما درباره این ایراد که حمل صفات بر خداوند، مجازی خواهد بود، حال آنکه احساسات الاهیاتی ما عکس آن را گواهی می‌دهند، می‌توان گفت: توجه آکویناس به نحوه اطلاق و در واقع به نحوه دریافت و فهم ما از صفات الاهی معطوف است؛ یعنی ما در وهله نخست، از طریق مقایسه شباهت صفات در مخلوقات، به درک صفات خدا نائل می‌شویم و در وهله بعد، چونکه خدا را از همه جهات نامتناهی می‌دانیم، این درک را استعلا داده و صفات خدا را در اعلی مرتبه وجودی قرار می‌دهیم. پس از این جهت مجاز بودن صفات خداوند، نقص تلقی نمی‌شود.

برخی نظریه تمثیل آکویناس را «تمثیل مبتنی بر نسبت صحیح» (analogy of proper proportionality) دانسته‌اند و فرمول تمثیل را به شکل یک تناسب نشان داده‌اند:

$$\frac{\text{صفات انسانی}}{\text{ذات انسان}} = \frac{\text{صفات خداوند}}{\text{ذات خداوند}} \quad \text{برای مثال} \quad \frac{\text{حکمت سقراط}}{\text{ذات متناهی سقراط}} = \frac{\text{حکمت خداوند}}{\text{ذات نامتناهی خداوند}}$$

در این مثال، میان حکمت سقراط و حکمت خدا، متناسب با ذات خدا و ذات انسانی سقراط، نسبتی برقرار است؛ «سقراط به نحوی حکیم است که یک انسان می‌تواند حکیم باشد، حکمت او با نحوه بودن مخلوقانه‌اش متناسب است، یعنی محدود و متناهی است. حکمت خداوند نیز با نحوه بودن او متناسب است، یعنی نامتناهی است» (پترسون و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵۸). اما در نهایت، چنانکه در تناسب نشان داده می‌شود، دو طرف تناسب برابر خواهند بود.

به نظر می‌رسد این تعبیر از تمثیل، هیچ کمکی به فهم معنای صفات الاهی نمی‌کند، زیرا اینکه در یک طرف تناسب، گفته می‌شود حکمت خداوند نامتناهی است چونکه ذات خداوند نامتناهی است، و در طرف دیگر بیان می‌شود که حکمت سقراط متناهی است چونکه ذات سقراط متناهی است، هیچ تصویر

روشنی از معنای صفات خداوند به دست نمی‌دهد. «به بیان دیگر، این نوع تمثیل یک مجهول ندارد، دو مجهول دارد: یکی حکمت خداوند و دیگری ذات نامتناهی خداوند» (همان: ۲۵۹) و آشکار است که برای چنین معادلات تناسبی با دو مجهول، راه‌حلی وجود ندارد.

مقایسه دو نظریه

هم ملاصدرا و هم آکوئیناس، در صدد یافتن راهی میانه بین نظریه سلبی و نظریه اعتبار معنای ظاهری (یا اشتراک معنوی) هستند، زیرا در مقام دو الاهی‌دان از دو دین ابراهیمی، به تبع متون مقدس دین خود، از یک طرف نمی‌توانند نظریه سلبی را بپذیرند - چونکه علاوه بر اینکه در این متون به صراحت سخن ایجابی درباره خداوند آمده است، نظریه سلبی مستلزم تعطیل عقل و تفکر درباره خدا و صفات الاهی است - و از طرف دیگر، نظریه اعتبار معنای ظاهری یا اشتراک معنوی نیز موجب عینیت یا تشبیه خداوند با مخلوقات می‌شود. بنابراین، این دو متفکر، با این مبنای مشترک، دو مسیر مختلف را طی کرده‌اند؛ دو مسیری که در بدو نظر، متفاوت به نظر می‌آیند اما در نهایت، به نتیجه‌ای مشترک می‌رسند. هر چند آکوئیناس، سه قرن پیش از ملاصدرا، شاید اساساً متوجه نظریه تشکیک وجودی ملاصدرا نبوده، اما به‌خوبی می‌داند که اشتراک معنوی صفات به تشبیه منتهی خواهد شد. بر همین اساس، نظریه تمثیل را ابداع نمود.

خلاصه نظریه تمثیل این است که در گزاره‌های الاهیاتی که موضوع آنها خداوند است، اختلاف معنایی محمول‌ها را به اختلاف مرتبه وجودی موضوع نسبت می‌دهد، در عین حالی که به‌نوعی شباهت میان موضوعات نیز قائل است؛ تفاوت در عین شباهت و شباهت در عین تفاوت، مربوط به ذات موضوعات است و همین تفاوت و اختلاف است که موجب می‌شود بتوان صفتی را به موضوعات مختلف نسبت داد، بدون اینکه اشتراک لفظی یا اشتراک معنایی در کار باشد. برای مثال، خداوند عالم است، انسان‌ها نیز عالم‌اند، اما علم خداوند در مرتبه‌ای بالاتر از علم انسان‌ها است. از آنجایی که خداوند نامتناهی است، طبعاً صفات او نیز نامتناهی‌اند و ما با قیاس صفات او با صفات انسانی، می‌توانیم آنها را فهم کنیم (ادعای آکوئیناس).

اما ملاصدرا راه میانه خود را بر اساس اصل تشکیک وجود و نیز اصالت وجود پیش می‌برد. از آنجا که در عالم چیزی جز وجود و هستی در کار نیست و این هستی، سلسله مراتب تشکیکی دارد، هر مرتبه‌ای از وجود متصف به صفاتی در حد و مرتبه خود می‌گردد. برای مثال، علم انسان در مرتبه وجودی انسانی است و علم خداوند در مرتبه‌ای اعلای وجودی است. ما معنای علم انسانی را می‌فهمیم، اما درباره معنای علم خداوند باید بگوییم علم او در بالاترین و اعلا مرتبه وجود قرار دارد.

نتیجه

با این مقایسه به نظر می‌رسد سخن آکوئیناس واضح‌تر از سخن ملاصدرا است، زیرا او مدعی است که هر چند علم خداوند در مرتبه‌ای بالاتر از علم انسانی قرار دارد، اما ما با مقایسه آن به علم انسانی، فهم

اجمالی از آن پیدا می‌کنیم. البته، چنانکه در نقد نظریه تمثیل گفتیم، راه میانه توماس مشکل فهم صفات الاهی را حل نمی‌کند. اما در نظریه ملاصدرا، اساساً روشن نیست که فهم ما از صفات خداوند، در کجا حاصل می‌آید؛ به عبارت دیگر، هر جایی از علم خداوند را مد نظر قرار دهیم، باز گفته می‌شود علم خداوند بالاتر از آن است، زیرا نامتناهی است. بنابراین، مشکل فهم صفات خداوند همچنان باقی است و نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجودی کمکی به حل آن نمی‌کند.

منابع

- پترسون، پیتر و دیگران (۱۳۸۹) عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
- ملاصدرا (۱۳۸۱) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۶، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ، (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ، (۱۳۸۶) مفاتیح الغیب، ج ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- Klubertanz, George Peter (1960) *St. Thomas Aquinas on Analogy*, Chicago: Loyola University Press.
- Hick, John (1990) *Philosophy of Religion*, 4th ed., Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice Hall.
- Stiver, Dan R. (1996) *The Philosophy of Religious Language*, Blackwell.